

علی علیزاده^۱

به دنبال فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز در سالهای اولیه دهه نود به استقلال سیاسی نسبی دست یافتند. استقلال کشورهای فوق به همراه ضعف حضور سیاسی فدراسیون روسیه در منطقه باعث شد تا قدرتهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای تلاش زیادی را به منظور کسب منافع اقتصادی، سیاسی و نظامی آغاز نمایند. حضور پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) و سازمان امنیت و همکاری اروپا در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز و به ویژه حوزه دریای خزر را می‌توان به منزله گسترش حوزه نفوذ ناتو به سوی شرق و در نهایت حاکم نمودن سیستم امنیت نظامی غرب بر کل آسیا دانست. نظریه تحولات فوق و حضور سازمان نظامی - امنیتی غرب در حوزه دریای خزر، اتخاذ دیپلماسی نظامی فعال در قالب همکاری‌های دوجانبه و چندجانبه از سوی سازمان‌ها و نهادهای سیاسی و نظامی کشور به منظور تدوین برنامه‌های میان‌مدت و بلندمدت برای جلوگیری از هرگونه بحران و تنش در حاشیه مرزهای شمالی ایران لازم می‌باشد.

در سالهای پایانی دهه ۱۹۸۰ و اوایل ۱۹۹۰ شاهد تحولات عظیمی در صحنه سیاست جهانی بوده‌ایم. به طوری که برای نخستین بار یک امپراطوری، بدون هیچ گونه جنگ و شلیک گلوله‌ای از درون متلاشی گردید. فروپاشی شوروی که به عنوان یکی از دو قطب جهانی در دوران جنگ سرد (۱۹۹۰ - ۱۹۵۰) محسوب می‌گردید، نظام حاکم بر روابط بین‌الملل را دستخوش تحولات عدیده‌ای در سطوح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی نموده است. در این خصوص هر چند نظریه پردازان زیادی چه در ضمن این تحولات و یا پس از آن نظریات، دیدگاهها و راهکارهای بسیار و گاه کاملاً متفاوتی را برای تسبیبین نظام فعلی و آینده ارائه داده‌اند اما هیچ یک از آنها را نمی‌توان به عنوان الگویی برای ساختار نظام آینده جهانی معرفی نمود.

۱. آقای علی علیزاده محقق مرکز تحقیقات استراتژیک دفاعی است.

همزمان با فروپاشی شوروی، جمهوری‌های مسلمان‌نشین آسیای مرکزی و قفقاز نیز همانند سایر جمهوری‌های شوروی (سابق) به استقلال سیاسی غیرمنتظره و تحمیلی دست یافتند، اما عدم وجود آمادگی لازم برای پذیرش واقعیت‌های موجود از یکسو و حوادث و تحولات سریع جهانی از سوی دیگر تعادل کشورهای تازه تولد یافته را که می‌رفتند با هویت ملی خاص خود تشکیل کردند با مشکل مواجه نمود.^(۱) تحولات مذکور در زمینه رقابتهای شدید و پیچیده اقتصادی و تکنولوژیک و ارتباطات علمی - فرهنگی، کشورهای منطقه را به طور زودرس و ناخواسته با دوگرایی پارادوکس گونه (فروملی و فراملی) روبرو ساخت: در سطح ملی و داخلی با مسائلی نظیر وفاداریهای قومی، زبانی، نژادی (که شاخص‌های دولتهای ملی اوایل قرن بیستم بود)، و در سطوح بین‌المللی با مسائلی چون وفاداری به نظامهای فوق ملی جهانی در حال شکل‌گیری، به همراه تفرقه‌های قومی، زبانی و نژادی به جای مانده از دوران استالین در منطقه و تنوع دیدگاهها و نگرشهای ایدئولوژیک، باعث به وجود آمدن حکومت‌های مختلف سیاسی در این کشورها گردیده که این خود عامل برخورد‌های خونین داخلی تا به حال بوده است. شدت این جریان‌ها به حدی است که تاکنون جایگزینی رؤسای جمهوری در اکثر این کشورها یا امکان‌پذیر نبوده و یا تنها با خشونت و زور عملی گردیده است.

دگرگونی شوروی آثار وسیعی در جغرافیای سیاسی آسیای مرکزی و قفقاز و بالطبع حوزه دریای خزر داشته است. این تحولات نه تنها واقعیت‌های ژئوپلتیک، ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک مرزهای شمالی ایران را تغییر داده است بلکه همسایگان شمالی کشور را از یک کشور به پنج کشور و تعداد کشورهای حاشیه دریای خزر را از دو به پنج کشور افزایش داده است. دریای خزر به عنوان بزرگترین دریاچه بسته جهان مسائلی دارد که همکاری و هماهنگی دولتهای ساحلی را طلب می‌کند. اهمیت و ضرورت این همکاری هنگامی بیشتر احساس می‌شود که وضعیت جغرافیایی ویژه و منحصر به فرد آن که فاقد راه آبی مستقیم طبیعی به دریاهای آزاد می‌باشد و نیز موقعیت تاریخی آن را که به عنوان دریای محصور میان دو کشور

ایران و روسیه بوده است، در نظر داشته باشیم. پرداختن به مباحث حوزه دریای خزر، بالاچار ما را معطوف به بررسی تحولات کشورهای حاشیه دریای خزر و در سطحی وسیع تر به تحولات آسیای مرکزی و قفقاز رهنمون می‌نماید. در این تحقیق تلاش خواهد شد تا با بررسی اهمیت منطقه در سطوح گوناگون (سیاسی، اقتصادی، تاریخی و جغرافیایی)، دلایل حضور نظامی و امنیتی قدرتهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای و تهدیدات متصور بر علیه جمهوری اسلامی ایران را تبیین نموده و در پایان به بررسی چرایی تحرک نهادهای دفاعی و امنیتی کشور و یا بمنظور در پیش گرفتن یک دیپلماسی نظامی فعال در سطوح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی بپردازیم.

چرایی حضور نیروهای فرامنطقه‌ای

فروپاشی شوروی، خلاء ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیک را در منطقه - که یک منطقه حائل میان چین، روسیه، اروپا و جهان اسلام می‌باشد - ایجاد نمود. لذا این واقعه و به دنبال آن پیدایش کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز توجه قدرتهای منطقه‌ای (ایران، ترکیه، پاکستان و چین) و فرامنطقه‌ای (قدرتهای اروپایی، ایالات متحده آمریکا، اسرائیل و تا حدودی ژاپن، عربستان و...) را به خود جلب نمود. این علاقه و توجه روزافزون به آسیای مرکزی و قفقاز و مسائل آن، یادآور خاطرات تلخ رقابت روسیه و بریتانیا در قرن نوزدهم بر سر این منطقه می‌باشد که آنرا بازی بزرگ می‌نامیدند. اما این بار از یک سو، تعداد بازیگران به‌طور قابل ملاحظه‌ای افزایش یافته و از سوی دیگر عوامل گوناگونی بر اهمیت منطقه افزوده است. برخی از این عوامل عبارتند از:

- اهمیت ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیک منطقه

آسیای مرکزی و قفقاز و بالاخص حوزه دریای خزر منطقه ویژه‌ای است که در مرکز «اوراسیا» قرار دارد. این منطقه نه تنها اوراسیا را از شرق به غرب پیوند می‌دهد، بلکه به عنوان کانالی قاره آسیا را از شمال به جنوب نیز مرتبط می‌کند؛ به عبارتی تمدن غربی و شرقی در

اوراسیا به یکدیگر رسیده (همچنین دین و فرهنگ اسلام و اسلاو) و با هم تلاقی می‌کنند. به واسطه همین موقعیت خاص جغرافیایی، زمینه اثرگذاری بر دیگر مناطق بیرونی و پیرامونی بسیار مهیا می‌باشد.^(۲) به علاوه این منطقه از لحاظ تاریخی دارای اولویت ژئواستراتژیک خاصی بوده است که نمونه‌های تاریخی آن ذیلاً ارائه می‌گردد. از دوران باستان، و در پی فروپاشی حاکمیت هخامنشی در ایران مناطق حوزه دریای خزر به علت قرار گرفتن در مسیر جاده ابریشم که در دوران گذشته اهمیت حیاتی و جهانی برای ارتباطات و تجارت بین شرق و غرب بوده است بیش از ششصد سال عرصه رویارویی ایران و روم قرار داشته است.

در قرون هیجده و نوزده (و تا پیش از انضمام سرزمینهای فوق به حوزه حکومت روسیه تزاری) نیز دولتهای ایران و عثمانی بر سر چگونگی دستیابی به آن در رقابت بوده ولی سرانجام هر دو مقهور قدرت روسیه شدند. قدرتهای دور دست نیز نسبت به سرنوشت قفقاز بی‌علاقه نبوده بطوریکه در سالهای نخست قرن نوزدهم ناپلئون فرمانروای فرانسه که ادعای فرمانروایی تمامی دنیا را در سر می‌پروراند برای مدت زمان کوتاهی نسبت به این منطقه علاقمند شد و بر ضد روسیه و بریتانیا با ایران متحد گردید. در اوایل قرن بیستم و همزمان با آغاز جنگ جهانی اول و انقلاب کمونیستی ۱۹۱۷ در روسیه ایجاد خلع قدرت مسلط در منطقه، دولت عثمانی با استفاده از این فرصت توانست تا مدت زمان کوتاهی با شعار «وحدت ترکهای جهان»، بر بخشی از منطقه قفقاز استیلا یابد. اما با استحکام پایه‌های قدرت در مسکو عملاً این منطقه تا سال ۱۹۹۱ تحت حاکمیت اتحاد جماهیر شوروی باقی ماند.

با شروع جنگ جهانی دوم و نیاز شدید ماشین‌های جنگی اروپا به مواد سوختی (نفت)، یکی از اهداف راهبردی و مهم آلمان نازی در حمله به شوروی، تصرف منطقه قفقاز و دست یافتن به چاههای نفت حوزه دریای خزر (باکو) بوده است. اما با آغاز جنگ سرد و ایجاد حکومتهای استبدادی در جمهوری‌های حوزه دریای خزر اتحاد جماهیر شوروی عملاً مانع هر گونه نفوذ قدرت خارجی در منطقه شده بود. با فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۱ و استقلال

جمهوری‌های به جای مانده از آن امپراطوری در آسیای مرکزی و قفقاز، ساختار حاکم بر منطقه دستخوش تحولات و دگرگونی وسیعی گشت. تحولات فوق به همراه خلاء بوجود آمده از عدم حضور روسیه (شوروی سابق) در منطقه، زمینه مساعد و مناسبی را برای حضور قدرتهای منطقه‌ای و قرا منطقه‌ای فراهم نمود. در این خصوص عده‌ای از نظریه پردازان سیاسی - نظامی غربی با احیاء دوباره «نظریه قلب زمین» که توسط مکیندر در سالهای اولیه قرن بیستم مطرح شده بود، معتقدند که با تسلط بر مناطق حوزه دریای خزر می‌توانند، نفوذ خود را از غرب تا شرق دور گسترش دهند و همچنین بهترین روش جلوگیری از احیای یک قطب دیگر در شرق را وجود کشورهای مستقل اما ضعیف، تحت کنترل و اقماری در منطقه و در اطراف روسیه می‌دانند.^(۳) بنابراین کشورهای غربی به ویژه ایالات متحده امریکا با وعده‌های گسترده حمایت‌های مالی و سیاسی (اما بدون عمل) به کشورهای منطقه، تلاش دارند تا این جمهوری‌ها را از همکاری با روسیه دور نموده و به اردوگاه غرب وارد نمایند.

- اهمیت ژئواکونومیک منطقه

وجود ذخائر عظیم انرژی (نفت و گاز) در حوزه دریای خزر و همچنین ذخایر و منابع معدنی وسیع و کمیاب در مناطق خشکی کشورهای حاشیه این دریا موقعیت ویژه و ممتازی را برای منطقه ایجاد نموده و توجه جهانی بویژه قدرتهای منطقه‌ای و بین‌المللی را به این منطقه خاص معطوف نموده است. اکتشاف منابع عظیم نفت و گاز در سالهای اخیر چشم اندازه‌های امیدوار کننده‌ای را از ذخایر دریای خزر به عنوان عاملی برای ایجاد توازن در تولید انرژی جهانی ایجاد نموده است. کارشناسان بخش انرژی، میزان ذخایر عظیم نفت و گاز حوزه دریای خزر (دریا و خشکی) را حدود ۵۰ تا ۲۰۰ میلیارد بشکه نفت مرغوب تخمین می‌زنند. به عبارتی دریای خزر بعد از خلیج فارس، دومین منطقه‌ای است که مهمترین گنج دنیا را در دل خود جای داده است.^(۴) لذا یکی از مهمترین دلایل حضور قدرتهای غربی به ویژه ایالات متحده امریکا در

سالهای اخیر در منطقه را می‌توان دستیابی به منابع غنی انرژی دانست. در این خصوص آقای رابرت ایبل، مشاور انرژی ریاست جمهوری سابق آمریکا (کلینتون) گفته است:

«ایجاد یک منبع جایگزین نفت در خارج از ایالات متحده، اما دور از خلیج فارس یکی از محورهای اصلی انرژی امریکا است.....»^(۵)؛ و یا همچنین آقای زیلیونف معاون کمیسیون دفاعی روسیه در خصوص علت حضور امریکا در منطقه می‌گوید:

«اگر به مسئله منافع جهانی امریکا و حضور نظامی آن دقیق شویم می‌بینیم که منافع حیاتی امریکا جایی است که نفت وجود دارد، جنگ خلیج فارس نشان دهنده اهمیت نفت و گاز بود و امروز باز مشاهده می‌کنیم که سرمایه‌گذاری‌های امریکا به سوی آسیای مرکزی و قفقاز در حرکت است. عقاب امریکا که مدت‌ها روی خلیج فارس و بعضی کشورهای خاورمیانه در پرواز بود، هم اکنون بر فراز دریای خزر در پرواز است.»^(۶) نظر به اهمیت ژئوپولیتیک، ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک حوزه دریای خزر (چرایی حضور) که در سطور بالا مورد بررسی قرار گرفته در ادامه به نوع و چگونگی حضور این قدرتها در منطقه را مورد ارزیابی قرار دهیم.

اهداف حضور قدرت‌ها در منطقه

ظهور کشورهای تازه استقلال یافته، منطقه را از یک جامعه بسته به یک منطقه باز رو به جهان تغییر داده است اما عوامل متعددی زمینه‌ساز مشکلاتی برای ایجاد نظم و ثبات منطقه‌ای گردیده است. از یک سو عدم تجربه کافی در تدوین و اتخاذ سیاستهای ملی و ضعف بنیه اقتصادی و صنعتی مسبب اتخاذ تصمیمات مبهم، شکننده و غیر منسجمی گردید که نفوذ بیگانگان را به آسانی مهیا نموده است.^(۷) از سوی دیگر فدراسیون روسیه به عنوان جایگزین و وارث امپراطوری شوروی، به علت درگیر بودن با مشکلات عدیده اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در یک دهه اخیر نتوانست جانشین مناسبی برای ایفای نقش برای آن کشور با جمهوری‌های منطقه باشد. لذا کشورهای غربی با استفاده از این موقعیت حساس سعی در پر کردن این خلاء

قدرت برتر بر منطقه ایجاد گردیده‌اند. با توجه به اهمیت موارد فوق و گذشت یک دهه از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، منطقه آسیای مرکزی و قفقاز شاهد اقدامات و رقابتهای شدید قدرتهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای بوده است. کشورهای غربی به ویژه ایالات متحده با حضور فعال خود در تمامی سطوح (سیاسی، اقتصادی، تجاری، امنیتی و نظامی) به گسترش نفوذ خود در منطقه پرداخته است. سازمانهای بین‌المللی غرب نظیر سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) و سازمان امنیت و همکاری اروپا^۱ بلافاصله پس از فروپاشی شوروی و انحلال پیمان ورشو (دو سال پس از آن) در سال ۱۹۹۳ در اجلاس بروکسل با تغییر نوع و حوزه فعالیت، زمینه حضور و نفوذ خود را در سایر مناطق بجای مانده از حوزه نفوذ اتحاد جماهیر شوروی و به ویژه آسیای مرکزی و قفقاز فراهم نموده‌اند.^(۸)

در اینجا بمنظور پی بردن به اهداف قدرتهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای به بررسی اقدامات و فعالیتهای پنهان و پیدای سیاسی، امنیتی، نظامی قدرتهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای را در آسیای مرکزی و قفقاز و بالاخص حوزه دریای خزر خواهیم پرداخت.

اول: قدرتهای غربی

انعقاد و گسترش پیمانهای چند جانبه

کشورهای غربی به منظور حضور تمام عیار در آسیای مرکزی و قفقاز در کنار اقدامات انفرادی، فعالیتهایی را نیز به صورت جمعی و در قالب پیمانهای چند جانبه امنیتی (ناتو، سازمان امنیت و همکاری اروپا) با کشورهای منطقه به انجام رسانده‌اند که به آنها اشاره می‌شود:

الف) گسترش ناتو

بی شک ناتو یکی از مهمترین ساختارهای سیاسی-امنیتی در دوران جنگ سرد و نظام

1. Organization for Security and Cooperation in Europe (OSCE)

دو قطبی بوده سالهای پس از جنگهای دوم و از دستاوردهای موفق امریکا ایالات متحده در این دوران به شمار می‌رود. این سازمان در ابتداء با هدف رسمی مقابله با توسعه نفوذ شوروی، بازدارندگی و دفاع جمعی از سرزمین اروپا تشکیل و ادامه حیات داده؛ بعنوان ابزار حضور فعال و تعیین کننده غرب در صحنه اروپا در طول ۵۰ سال گذشته محسوب می‌شده است. به رغم نقش و اهمیت تعیین کننده ناتو در دوران جنگ سرد، فروپاشی شوروی فلسفه وجودی آن را تا حدودی از میان برد و علامت سنوآلی بزرگ و جدی فرا روی موجودیت آن قرار داد. اما رهبران این سازمان به منظور حفظ این سازمان به سرعت به تطبیق آن با شرایط موجود پرداخته و کوشیده‌اند تا ناتو به عنوان یک نهاد انعطاف پذیر و کارآمد جایگاه نوینی را در سیستم جدید و در حال ظهور کسب نماید. لذا اتخاذ استراتژی توسعه جغرافیایی و تحول مفهومی کارکرد ناتو توسط اعضای این سازمان در دهه ۹۰ را می‌توان در این راستا مورد ارزیابی قرار داد. بر اساس این استراتژی ناتو، اولاً از نظر جغرافیایی، علاوه بر کشورهای اروپای غربی، کلیه کشورهای اروپای شرقی و همچنین جمهوری‌های تازه استقلال یافته شوروی سابق را نیز در حیطه قلمرو و حوزه کاری خود قرار داده و حتی در صدد توسعه حوزه جغرافیایی خود به سایر مناطق دنیا نیز می‌باشد. ثانیاً به موازات این تحولات، اعضای ناتو مفهوم امنیت و عوامل تهدید را نیز تا حدود زیادی دچار تحول و تغییر نموده‌اند و در تعریف جدید از مفهوم امنیت در اروپا اعلام داشته‌اند؛ امنیت را تنها از منظر سخت افزاری و نظامی مورد توجه قرار نداده بلکه عوامل جدیدی از جمله تأمین امنیت اقتصادی، تجاری، فرهنگی، زیست محیطی و مسایل مربوط به توسعه را به آن افزودند.^(۹) بیل کلینتون رئیس جمهور امریکا در توجیه طرح این استراتژی گفته بود:

«بحران کوزوو نگاهمان را متوجه اهمیت ناتو و انگیزه‌های مدرنیزه کردن آن برای مقابله با خطرات قرن بیست و یکم نموده است... این طرح می‌تواند توان ما را در درگیری‌های خارج از مرزها (مرزهای جغرافیایی اعضا ناتو) که به منظور دفاع از شهروندانمان در برابر تروریسم و سلاحهای کشتار جمعی صورت می‌گیرد، تقویت نماید.»^(۱۰)

ب) شورای همکاری آتلانتیک شمالی

ناتو بلافاصله پس از فروپاشی سازمان ورشو و فروپاشی شوروی فعالیت خود را در اروپای شرقی و جمهوری‌های پانزده‌گانه شوروی سابق آغاز نمود. این سازمان با مدت زمانی کمتر از دو هفته پس از اعلام تشکیل سازمان کشورهای مستقل مشترک‌المنافع از سوی کشورهای تازه استقلال یافته شوروی به رهبری روسیه، از طریق ایجاد نهاد جدید بین‌المللی موسوم به «شورای همکاری آتلانتیک شمالی» تلاش وسیعی را در خصوص گسترش حوزه منطقه‌ای خود آغاز نموده است. بطوریکه با پذیرش تدریجی کشورهای اروپای شرقی و کشورهای مستقل مشترک‌المنافع، اعضای این شورا هم اکنون به ۳۸ کشور رسیده است.^(۱۱) آمریکا در همین راستا نیز طرحی را بنام «مشارکت برای صلح» به ناتو پیشنهاد نمود که این طرح در اجلاس رهبران ناتو (در دهم و یازدهم ژانویه ۱۹۹۳) مورد تصویب قرار گرفت. براساس این طرح قراردادی دو جانبه بین ناتو و هر یک از کشورهای غیر عضو که علاقمند به همکاری با این سازمان باشند در چارچوب برنامه مشارکت انفرادی به مورد اجرا گذاشته می‌شود^(۱۲)، ضمن اینکه اعضای جدید هیچگونه تعهدی در قبال این پیمان نسبت به یکدیگر نداشته و تنها از طریق ناتو می‌توانند دارای منافع مشترک باشند.

ج) سازمان امنیت و همکاری اروپا

عده‌ای بر این تصورند که با فروپاشی نظام دو قطبی تنش‌ها و بحرانها در تمامی نقاط جهان تا حدودی کاهش یافته است اما بر خلاف این دیدگاه و براساس آمار موجود، در فاصله بین سالهای ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۲ تعداد ۸۲ مورد درگیری مسلحانه در ۶۰ نقطه جغرافیایی جهان رخ داده^(۱۳) که بحرانهای متعدد قومی، ملی و منطقه‌ای آسیای مرکزی و قفقاز را نیز شامل می‌شود. سازمان امنیت و همکاری اروپا به منظور حل بحرانهای فوق و توسعه حوزه نفوذ با شعار مقابله با چنین چالشهایی همکاری گروه خود را با کشورهای شرق اروپا و جمهوری‌های منفک شده از

شوروی سابق آغاز نمود. تشکیل نهادهای جدیدی نظیر «کمسیونر عالی برای رسیدگی به امور اقلیت‌های ملی» را با هدف کاهش تنش‌های مربوط به اقلیت‌های قومی در منطقه تاسیس نمود. سازمان امنیت و همکاری اروپا تلاش دارد تا به عنوان میانجی در رفع اینگونه بحرانها اقدام نماید. مهمترین اقدامات این سازمان در منطقه را می‌توان دخالت میانجیگرانه در جنگ بین دو جمهوری آذربایجان و ارمنستان بر سر مسئله ناگورنو قره‌باغ، جلوگیری از گسترش تنش‌های ناشی از فعالیت اوستی‌ها و آبخازی‌ها در گرجستان، جنگهای داخلی در تاجیکستان، دخالت در بحران چین و ... دانست.

انعقاد و گسترش همکاری‌های دوجانبه

قدرتهای غربی علاوه بر توسعه پیمانهای سیاسی - امنیتی منطقه‌ای تلاش دارند تا با تک‌کشورهانیز پیمان دوجانبه منعقد نمایند. هرچند اکثر قدرتهای اروپایی تاکنون تنها در قالب سازمانهایی نظیر ناتو و سازمان امنیت و همکاری اروپا در منطقه فعالیت داشته‌اند، اما ایالات متحده آمریکا از این امر کاملاً مستثنی بوده و قراردادهای دوجانبه‌ای را در این راستا منعقد ساخته که مهمترین آنها عبارتند از: موافقتنامه نظامی با گرجستان در دی ۱۳۷۷؛ توافقنامه نظامی با جمهوری قزاقستان در فروردین ۱۳۷۷؛ موافقتنامه اعزام سپاه صلح به ترکمنستان در ۱۳۷۳؛ دهها پیمان آشکار و پنهان امنیتی و نظامی دیگر که در قالب همکاری‌های تجاری، اقتصادی و ... صورت می‌گیرد. علاوه بر پیمانهای نظامی، انجام مانورهای مشترک امنیتی با کشورهای منطقه، فروش و اهدای ناوگانهای تجاری و امنیتی و تجهیزات نظامی به جمهوری‌های حوزه دریای خزر (قزاقستان، ترکمنستان و آذربایجان) و اقداماتی از این قبیل همگی بیانگر آن است که اهداف ایالات متحده آمریکا در منطقه را باید در قالب یک استراتژی بلندمدت جستجو نمود. به‌طوری که سفیر وقت آمریکا در آذربایجان در این‌باره گفته بود: «ما برای همیشه به اینجا آمده‌ایم.» (۱۴)

دوم: ترکیه و آسیای مرکزی و قفقاز

در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در امپراطوری عثمانی جنبشی بنام وحدت ترک‌های جهان ایجاد شد که این گروه مشهور به «ترکان جوان» بودند. این گروه خواستار آن بودند تا بین همه ترک زبان‌های جهان به‌ویژه جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز اتحاد برقرار نماید. اما با توجه به وجود یک سیستم بسته حکومتی در شوروی سابق عملاً هیچ اقدامی در خصوص تحقق اهداف ترکان جوان بوقوع نپیوست. از آنجاکه پنج کشور از شش جمهوری مسلمان نشین شوروی (سابق)، ریشه‌های زبان ترکی داشته و علاوه بر مذهب، دارای مشترکات قومی نیز می‌باشند لذا ترکیه تلاش می‌نماید از این پارامتر به عنوان مهمترین ابزار رقابت با رقبای منطقه‌ای خود استفاده کند. با فروپاشی شوروی و استقلال جمهوری‌های فوق الذکر، این کشور مجدداً تلاشهایی را جهت تحقق اهداف تاریخی خود در منطقه آغاز نموده و به منظور ایفای نقش محوری در تحولات منطقه، استراتژی جدیدی را با همراهی و همکاری غرب بویژه ایالات متحده امریکا طراحی کرده است. رهبران لائیک ترکیه با استفاده از حمایت‌های غرب همواره در صدد ارائه چهره‌ای مناسب از خود در منطقه بصورت یک کشور مسلمان، دموکراتیک و دارای اقتصاد آزاد بوده است. هر چند عوامل فوق‌زمینه‌های مساعدی را برای نفوذ ترکیه در کشورهای منطقه فراهم نمود اما باگذشت یک دهه از فعالیت این کشور به دلایل گوناگونی از میزان نفوذ این کشور کاسته شده است که مهمترین آنها به قرار زیر است:

الف) جمهوری‌های تازه استقلال یافته به علت استعمار ۷۰ ساله مسکو نسبت به برقراری هرگونه ارتباطی که به نوعی امنیت ملی این کشور را خدشه‌دار نماید، حساسیت دارند. ترکیه در سالهای اخیر به علت اعمال سیاست‌های برتری جویانه و برخورد بالادستی با جمهوری‌های ترک‌نشین تا حدودی آنها را از خود رانده است.

ب) دولت ترکیه با امضاء انواع موافقتنامه‌ها، تعهدات زیادی را در قبال توسعه اقتصادی کشورهای منطقه متقبل گردید که اجرای تمامی این برنامه‌ها نیازمند پشتوانه قوی مالی و

صنعتی بود. اما این کشور در تأمین منابع مالی و اختصاص اعتبارات ارزی لازم با مشکل مواجه گردید و با انصراف از قراردادهایی نظیر کنسرسيوم نفتی آذربایجان، ساخت راه آهن قفقاز - دریای سیاه و ... عملاً اعتبار سیاسی و اقتصادی خود را در منطقه تا حدودی از دست داده است. (ج) بیشتر حمایت‌های سیاسی در زمینه توسعه نفوذ ترکیه در آسیای مرکزی و قفقاز از سوی «تورگوت اوزال» رئیس جمهوری سابق این کشور صورت می‌گرفت که با مرگ ایشان عملاً این فعالیتها تا حدودی رو به رکود گذاشته است.

در مجموع می‌توان گفت که به علت حضور نیرومند و قوی فدراسیون روسیه و حساسیت خاصی که خود کشورهای منطقه و ایران در این خصوص داشته و دارند، ترکیه در زمینه فعالیت‌های امنیتی در سطح دو جانبه اقدام عملی خاصی را بجز در مورد آذربایجان صورت نداده است. با این وجود این کشور در قالب سازمان ناتو و شورای همکاری امنیت اروپا حضوری نسبتاً فعال دارد.

سوم: روسیه و کشورهای مستقل مشترک المنافع

فدراسیون روسیه طی سالهای اولیه فروپاشی شوروی، سیاست خارجی متزلزلی در منطقه اتخاذ نموده بود اما پس از یک دوره ناتوانی و انفعال، بار دیگر به اهمیت مباحث امنیتی در کنار سایر اقدامات سیاسی و اقتصادی در جمهوری‌های سابق به ویژه در آسیای مرکزی و قفقاز پی برده است. این کشور به دلیل برتری نسبی به جای مانده از دوران گذشته در مقایسه با سایر جمهوری‌ها و به عنوان وارث اصلی امپراطوری اتحاد جماهیر شوروی توانسته است تا با انجام اقداماتی از قبیل عدم تقسیم ارتش سرخ و تثبیت استقرار نیروهای مرزبانی در تمامی جمهوری‌ها (با همان حاکمیت)، این ارتش را بنام ارتش کشورهای مشترک المنافع حفظ نموده و مناصب بالای نظامی در اکثر این جمهوری‌ها به ویژه در دو کشور ترکمنستان و قزاقستان را در دست داشته باشد.^(۱۵) کشور روسیه در چارچوب همکاری‌های کشورهای مستقل

مشترک‌المنافع^۱ و با قرار دادن نیروهای فوق در کنار واحدهای جدید ارتش ملی و همچنین انعقاد یک رشته از پیمانها، نفوذ خود را در منطقه کمافی‌السابق حفظ نموده است. از سوی دیگر به علت ضعف دفاعی و امنیتی در ساختار حکومتی کشورهای فوق، نفوذ و حضور نظامیان روسی در ارتش این جمهوریه‌ها و تهدیدات قومی به همراه نفوذ و گسترش خیزشهای طالبان‌گرایی در منطقه، رهبران این کشورها نیز به منظور حفظ امنیت و ثبات داخلی و منطقه‌ای همکاری تنگاتنگی با روسیه برقرار نموده‌اند؛ به طوری‌که در پیمانهای امنیتی منعقد شده بین روسیه و این جمهوری‌ها مقرر گردیده که در صورت تعرض و یا هر گونه تهدید نظامی به هر یک از اعضا، روسیه حق مشاوره و کمک (و به عبارتی دخالت نظامی) در منطقه را داشته باشد. اهم پیمانهای دو جانبه بین روسیه با جمهوری‌های منطقه عبارتند از: پیمان دفاعی روسیه با ازبکستان در ماه مه ۱۹۹۲ و نیز در سال ۱۹۹۴؛ پیمان دو جانبه دفاعی روسیه با تاجیکستان در مه ۱۹۹۳؛ پیمان نظامی روسیه با قرقیزستان در ژوئن ۱۹۹۲.

رهبران روسیه علاوه بر پیمانهای نظامی - امنیتی دو جانبه فوق‌الذکر تلاشهایی را نیز در قالب انعقاد پیمانهای جمعی با این جمهوری‌ها صورت داده‌اند که «پیمان امنیت دسته جمعی» با کشورهای آسیای مرکزی (به استثنای ترکمنستان) در ۲۵ مه ۱۹۹۲ را می‌توان در همین راستا دانست.^(۱۶) با توجه به تحولات اخیر در ساختار قدرت روسیه، تغییر نگرش عمیق این کشور به تحولات منطقه، فدراسیون روسیه در صدد جلوگیری از حضور هر گونه قدرت منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در حریم «حیات خلوت» خود می‌باشند. در این خصوص ولادیمیر پوتین در دیدار خود از آلمان در اوایل سال ۲۰۰۰ میلادی ضمن ابراز مخالفت صریح خود با گسترش ناتو به سوی شرق تهدید نمود که: «اگر ناتو معتقد است که عضویت روسیه در این سازمان غیر ممکن است پس چرا خود همواره سعی دارد تا به مرزهای روسیه نزدیک تر شود.... اگر روسیه خود را در معرض تهدید ببیند، آن وقت اوضاع نه تنها در اروپا بلکه در تمام جهان بی‌ثبات خواهد شد.»^(۱۷)

1. Common Wealth of Independent States (CIS)

چهارم: چین

در پایان سال ۱۹۹۱ جمهوری خلق چین در ناحیه شمال غربی خود به جای یک همسایه قدرتمند با چهار کشور کوچک جدیدالاستقلال مواجه گردید. ظهور کشورهای جدید و وجود اقلیت‌های قومی، نژادی و زبانی مرتبط با این جمهوری‌ها در استانهای شمال غربی این کشور (ایالت سین‌کیانگ) و پیوندهای تاریخی موجود، عامل مهمی در توجه چین به منطقه گردیده است. گسترش همکاری‌های اقتصادی، تجاری، سیاسی و امنیتی با منطقه در قالب همکاری‌های دوجانبه و چندجانبه را در همین راستا می‌توان قلمداد نمود. اما گسترش همکاری‌های امنیتی دارای نمود بیشتری است که مهمترین، اهداف چین از انعقاد پیمانهای دو جانبه و چندجانبه امنیتی با چهار کشور همسایه شمالی را می‌توان به شرح زیر دانست:

الف) جلوگیری از خیزشها و حرکت‌های قومی، نژادی و مذهبی در جمهوری‌های فوق با وجود اقلیت‌های قومی در استانهای شمال غربی این کشور.

ب) ایفای نقش فعال در تحولات منطقه به عنوان یک قدرت برتر.

ج) ممانعت از حضور موثر و قوی غرب در منطقه با توجه به نگاه غرب و به ویژه ناتو در

گسترش به شرق.

انعقاد پیمان امنیتی «معاهده شانگهای - ۵» در سال ۱۹۹۵ با جمهوری‌های قزاقستان، تاجیکستان، قرقیزستان و فدراسیون روسیه بعنوان شاخص‌ترین نوع همکاری امنیتی چین با اهداف ذیل در منطقه می‌باشد: (۱۸)

۱. توسعه همکاری میان پنج کشور عضو براساس حسن همجواری در جهت تأمین

منافع ملی؛

۲. مبارزه مشترک بر علیه تروریسم بین‌المللی و افراطی‌گری مذهبی و قومی؛

۳. ایجاد مرکز منطقه‌ای مقابله با جنایتکاران و تروریسم؛

۴. مبارزه با قاچاق و مواد مخدر؛

۵. حل اختلافات و مسائل مرزی و تأمین ثبات و امنیت در منطقه.

پنجم: جمهوری اسلامی ایران

جمهوری اسلامی ایران، از آنجاکه امنیت ملی خود را در رابطه تنگاتنگ با ثبات و امنیت منطقه‌ای می‌بیند همواره خواستار وجود محیطی آرام همراه با حسن همجواری در طول مرزهای خود می‌باشد.^(۱۹) و در این راستا به منظور حل مسائل و مشکلات سیاسی و امنیتی منطقه و دستیابی به صلح و ثبات تلاش‌های گوناگونی را به عنوان میانجی به عمل آورده است. از جمله این موارد می‌توان به تلاش در جهت خاموش کردن جنگ داخلی تاجیکستان، برگزاری نشست‌های متعدد برای برقراری صلح بین دو کشور آذربایجان و ارمنستان بر سر مسئله ناگورنو قره‌باغ اشاره نمود. اما کشورهای غربی به ویژه ایالات متحده آمریکا و همچنین فدراسیون روسیه (در سالهای نخست) با به راه انداختن حجم وسیعی از تبلیغات در سطح منطقه بر علیه ایران، از برقراری هر گونه همکاری دو جانبه در تمامی سطوح بین این کشور و کشورهای منطقه جلوگیری به عمل می‌آوردند. بنابراین با توجه به این محدودیتها و عدم وجود یک استراتژی فعال و منسجم عملاً همکاری‌های گسترده‌ای در تمامی سطوح بجز در زمینه‌های تجاری در سطح محدود محقق نگردیده است و تنها نوع همکاری امنیتی انعقاد یک تفاهم نامه دفاعی بین ایران و جمهوری تاجیکستان صورت گرفته است.^(۲۰)

باگذشت زمان و برخورد مثبت ایران در نوع همکاری دو جانبه و چند جانبه با کشورهای منطقه، همکاری‌های گسترده در تمامی سطوح در منطقه فراهم گردید به طوری که طی یک دهه بیش از ۴۰ تفاهمنامه و موافقت نامه بین ایران و کشورهای منطقه منعقد گردید (که بیشتر در زمینه تجارت، حمل و نقل، بانکداری و انرژی بوده است) اما اجرای عملی آن در سالهای اخیر امکان‌پذیر گردیده است. همچنین جمهوری اسلامی ایران در جهت گسترش همکاری‌های دو جانبه در سطح منطقه تلاش زیادی را برای ورود این کشورها به عرصه جهانی نموده است که

پیشنهاد ایران به منظور عضویت این کشورها در سازمانهای منطقه‌ای و بین‌المللی نظیر سازمان کنفرانس اسلامی، آکو، بانک توسعه اسلامی و ... را در این راستا می‌باشد. پیشنهاد جمهوری اسلامی ایران بمنظور تاسیس سازمان «گروه کشورهای حوزه دریای خزر» در فوریه ۱۹۹۲ به سایر کشورهای این حوزه که متأسفانه به علت اختلافات فی‌مابین در خصوص نحوه تقسیم منابع انرژی و کانی دریای خزر و اعمال نفوذ قدرتهای خارجی که با هدف حادثر شدن اختلافات و سوءاستفاده از این موقعیت صورت می‌گیرد نیز تاکنون محقق نگردیده است.

ششم: گرایش کشورهای منطقه به پیمانهای امنیتی منطقه‌ای

هر منطقه‌ای دارای فضای امنیتی منحصر بفردی است که اغلب بوسیله موقعیت ژئواستراتژیک و ژئوپولیتیک آن تشریح می‌گردد و فضای امنیتی آن نیز تحت تاثیر عواملی چون میزان حضور و علاقه قدرتهای بزرگ و میزان حضور همسایگان قدرتمند در حیات سیاسی و اقتصادی منطقه می‌باشد. فضای خاص امنیتی حوزه دریای خزر باعث شده تا این کشورها با توجه به تجربه کم و حیات سیاسی جدید، نسبت به مسائل امنیتی خود حساس بوده و آنرا بعنوان پیش شرط توسعه و زمینه‌ساز سرمایه‌گذاری‌های منطقه‌ای و بین‌المللی قلمداد نمایند. این کشورها که مراحل اولیه حاکمیت و استقلال سیاسی خود را تجربه می‌کنند نسبت به منافع ملی و تهدیدات امنیتی و اولویتهای آن و اینکه چگونه باید آنها را تشریح نمایند، احساس ناامنی خاصی داشته و تمایل دارند تا پیمانهای منطقه‌ای را بدون حضور مطلق روسیه منعقد نمایند. چراکه حضور سربازان و به‌خصوص افسران رده بالای روسی (به جای مانده از دوران شوروی) در میان نیروهای نظامی این کشورها که قدرت اصلی نظامی را در دست دارند، بعنوان مهمترین اهرم فشار روسیه در منطقه اقدام نمایند.

یکی دیگر از دلایل اتخاذ چنین سیاستی از سوی کشورهای منطقه را می‌توان عدم جدیت روسیه طی یک دهه گذشته در تأمین نظام امنیت جمعی مشترک منطقه در چارچوب

همکاری‌های کشورهای مستقل مشترک‌المنافع دانست. (روسیه در این سالها تلاش می‌نمود تا با هر یک از این کشورها پیمانهای دوجانبه نابرابر منعقد نماید.) به این ترتیب اکثر رهبران سیاسی منطقه بر این باورند که پیوستن آنها به ناتو و سایر سازمانهای امنیتی و نظامی علاوه بر قطع وابستگی نظامی و تسلیحاتی به روسیه، این کشورها را قادر می‌سازد تا زمینه‌های تقویت و نوسازی امکانات و تجهیزات نظامی خود را فراهم سازند.

نتیجه

با توجه به آنچه گفته شد می‌توان فهمید که کشورهای غربی (بخصوص ایالات متحده)، روسیه، چین، ترکیه و دیگر بازیگران فعال در عرصه منطقه‌ای و بین‌المللی اهداف خاصی را در ارتباط با تأمین منافع خود در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز تعقیب می‌کنند. در این راستا حضور پیدا و پنهان برخی کشورها و انعقاد قراردادهای متعدد سیاسی، نظامی، امنیتی، اقتصادی و... در منطقه‌ای که به‌طور مستقیم بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران تأثیرگذار است، تهدیداتی را متوجه کشور ما می‌گرداند که ذیلاً به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. گسترش حضور نظامی - امنیتی ایالات متحده آمریکا در قالب سازمانهای منطقه‌ای و یا همکاری‌های دوجانبه با کشورهای همسایه شمالی ایران، می‌تواند زمینه‌ساز خطرات بالقوه برای ایران باشد. به عبارتی گسترش حضور همه جانبه آمریکا در آذربایجان، ترکمنستان و سایر کشورهای حوزه دریای خزر به معنی حضور مستقیم در کنار مرزهای ایران و جایگزینی تهدید (از یک قدرت سنتی و قدیمی یعنی شوروی به آمریکا) در آینده است.

۲. با توجه به مخالفت ایران با روند صلح خاورمیانه، ایالات متحده آمریکا و به دنبال آن اسرائیل تلاش دارند تا با فراهم نمودن حرکتها و خیزشهای قومی و نژادی، مناطق حاشیه شمال ایران را ناامن نمایند.

۳. حضور مستقیم ناتو در کنار مرزهای شمالی ایران (انتقال پایگاه ناتو از اینجریلیک

ترکیه به جزیره آبهرون آذربایجان در دریای خزر)، زمینه‌ساز تهدیدات بالقوه در آینده در سطوح منطقه‌ای و محدودیت در اتخاذ تصمیمات مستقل در سطوح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی برای جمهوری اسلامی ایران می‌گردد.

۴. یکی از مباحثی که بطور بالقوه عامل بروز اختلافات در منطقه می‌باشد موضوع چگونگی و میزان دسترسی و سهم منابع انرژی و کانی هر یک از کشورهای حاشیه در دریای خزر می‌باشد. تشدید اختلافات فوق از سوی کشورهای منطقه و حمایت‌های ضمنی سایر قدرتهای خارجی از برخی کشورها در این خصوص می‌تواند مشکلات امنیتی خاصی از قبیل حضور ناوگانهای نظامی در دریای خزر را فراهم نماید.

جمهوری اسلامی ایران قادر است تا با اتخاذ یک استراتژی جامع و هدفمند امنیتی و با استفاده از حداکثر فرصتها و امکانات موجود، تهدیدات بالقوه امنیتی فوق را به فرصتهایی سازنده تبدیل کند.

۱. با روی کار آمدن پوتین به عنوان رئیس‌جمهوری روسیه، این کشور توجه خاصی به مباحث آسیای مرکزی و قفقاز و به‌ویژه حوزه دریای خزر دارد بطوریکه یک نماینده ویژه (آقای کالیوژنی معاون وزیر امور خارجه) برای حل مشکلات و اختلافات در دریای خزر تعیین نموده است؛ لذا همکاری استراتژیک و راهبردی برابر با فدراسیون روسیه به همراه کشورهای منطقه می‌تواند مانع اعمال هرگونه نفوذ غرب و سایر قدرتهای منطقه‌ای (و نیز ائتلاف امریکا - ترکیه و اسرائیل) گردد.

۲. انسجام بخشیدن به تمامی فعالیت‌های سیاسی، اقتصادی، امنیتی در سطوح ملی و اتخاذ یک استراتژی کلان و راهبردی بمنظور جلوگیری از هرگونه اقداماتی که باعث تحریک احساسات قومی، نژادی، سیاسی، امنیتی و اقتصادی منطقه‌ای گردد نیز می‌تواند زمینه‌ساز توسعه روابط و مناسبات دو جانبه و چندجانبه بین این کشورها می‌گردد.

۳. گسترش ارتباطات سیاسی، اقتصادی، تجاری با کشورهای منطقه و درگیر نمودن آنها

در تجارت و بازرگانی منطقه‌ای و بین‌المللی و نیز ایجاد تسهیلات ویژه به منظور توسعه صادرات و واردات از مسیر ایران در یکی از بنادر جنوبی عامل مهمی در تقویت ارتباط بین کشورهای حاشیه دریای خزر و بالتبع کاهش تهدیدات امنیتی منطقه‌ای گردد.

۴. یکی از مشکلات اساسی رهبران سیاسی منطقه، حضور و فعالیت خشن اسلام‌گرایان افراطی (وهابیسیم، طالبانیسم) در منطقه می‌باشد. همکاری جمهوری اسلامی ایران در بخش فرهنگی و توسعه فعالیتها در این خصوص می‌تواند زمینه مساعدی را برای جلب همکاری در سایر بخش‌ها فراهم نماید.

۵. پی‌گیری مباحث رژیم حقوقی دریای خزر بمنظور دستیابی به یک اجماع نظر مشترک می‌تواند روند استقرار یک صلح و ثبات منطقه‌ای دائم را فراهم و از بروز هرگونه تنش و اختلافات منطقه‌ای بکاهد.

یادداشت‌ها

1. Kasim, Kamer, "The Nagorno - Karabakh Conflict, Caspian oil and Regional power, the Politics of Caspian oil", Edited, Bulent Gokay, Palrave, 2001, p, 185.
۲. زه، شی، آسیای مرکزی و قفقاز و چشم اندازهایش در آستانه قرن جدید، ترجمه قاسم ملکی، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، س ششم، دوره سوم، ش ۲۱، بهار ۱۳۷۷، ص ۹۲.
۳. برزآبادی فراهانی، مریم، همگرایی در حوزه خزر موانع و راهکارها، خبرگزاری جمهوری اسلامی، ش ۴، ص ۷۶.
4. Field, Heather Geopolitic and Caspian oil, University of Melbourne, August 1999, p, 4.
۵. خبرگزاری جمهوری اسلامی، رادیوها و جهان اسلام، توجه تازه امریکا به منطقه قفقاز، ۷۶/۴/۱، ص ۱.
۶. محسنین، مهرداد، گزارش سومین میزگرد روابط ایران و روسیه، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، س پنجم، دوره دوم، ش ۱۶، زمستان ۱۳۷۵، ص ۲۳۹.
۷. زه، شی، همان منبع، ص ۹.
۸. رحمانی، منصور، توسعه نقش امنیتی ناتو و سازمان امنیت و همکاری اروپا در آسیای مرکزی و قفقاز،

فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال هفتم، دوره سوم، ش ۲۲، تابستان ۱۳۷۷.

9. Werner Bauwens, et al, "the CSCE and the Changing Role of NATO and the European Union", No. 3, June 1994, p. 21.

۹. این دیدگاه برای اولین بار در نشست سران ناتو در کنفرانس بروکسل در سال ۱۹۹۳ مطرح و در اجلاس سران در واشنگتن در سال ۲۰۰۰ نیز مطرح گردید.

۱۰. ماهنامه آینه، اعراب، استراتژی جدید ناتو، مداخله در جهان عرب، س اول، ش ۲، خرداد ماه ۷۸، ص ۳.

۱۱. این شورا (ناتو) در دسامبر ۱۹۹۱ تصمیم گرفت که ارتباط منظم و مستمری را بین اعضای سازمان و کلیه اعضاء سابق پیمان ورشو برقرار نماید. لذا مجمعی را برای گفت و شنود و مشورت تاسیس نمود اما خیلی زود مشخص گردید که شورا بیشتر به جنبه شکلی و صوری این مجمع می پردازد و اقدام جدی و عملی در این خصوص بر نمی دارد. بنابراین در سال ۱۹۹۳ با فشارهایی که از سوی کشورهای نظیر مجارستان، چک و لهستان وارد آمد، مسئله گسترش عملی ناتو در دستور کار این شورا قرار گرفت.

۱۲. روشندل، جلیل، گسترش ناتو به سمت شرق، تعیین حوزه های نفوذ یا تامین امنیت، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، س پنجم، دوره دوم، ش ۱۳، بهار ۱۳۷۵، ص ۱۴۶.

۱۳. موسوی، سیدرسول، نقش منطقه گرایی در مدیریت بحرانهای منطقه ای، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، س پنجم، دوره دوم، ش ۱۵، پاییز ۱۳۷۵، ص ۴۹.

۱۴. ارجمند، مسیح ا...، وضعیت بغرنج رژیم حقوقی دریای خزر، ماهنامه دیدگاهها و تحلیل ها، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، شهریور و مهرماه ۱۳۷۶، س یازدهم، ش ۱۱۳، ص ۱۲.

۱۵. برزآبادی فراهانی، مریم، همان منبع، ص ۴۷.

۱۶. روی، آلیسون، اولویتهای امنیتی و روابط نظامی کشورهای آسیای مرکزی، ترجمه مرضیه ساقیان، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، س پنجم، دوره دوم، ش ۱۳، بهار ۱۳۷۵، ص ۵۹.

۱۷. روزنامه اطلاعات، ۲۸ خرداد ماه ۱۳۷۹، ص ۱۶.

۱۸. روزنامه اطلاعات، اجلاس سران گروه شانگهای - ۵، ۱۴/۴/۷۹، ص ۱۶.

۱۹. خبرگزاری جمهوری اسلامی، سخنرانی وزیر وقت امور خارجه در مجمع عمومی سازمان ملل متحد.

۲۰. روزنامه کیهان، ۳/۱۱/۷۷، ص ۱۶.